

مخصوص انبیاء و اوصیاء- صلوات الله علیهم اجمعین- است.

[مراتب قوه عملیه]

و قوه عملیه نیز به چهار مرتبه منقسم می گردد:

اول: آن است که ظاهر خود را به متابعت شریعت حقّه و آداب و سنن مصطفویّه از نماز و روزه و غیر اینها پاکیزه گرداند.

دوم: آن که باطن خود را از اخلاق ردیّه و ملکات دنیّه طاهر سازد.

سوم: آن که نفس را به علوم حقّه و حکم حقیقیه مزین گرداند.

چهارم: آن که از مرادات و ارادات خود خالی شود و به غیر قرب جناب مقدس الهی و تحصیل رضای اوامری منظور او نباشد و ارادات خود را تابع ارادت حقّ جلّ و علا کرده باشد و دامن از دنیای دنی برچیده باشد و به ملاء اعلی متعلّق شده باشد کما قال الله تعالی: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۲) و قال جل شأنه:

«و كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده التی یبطش بها»

«۳». و این مرتبه نیز مخصوص به ائمه طاهرین علیهم السلام است و بعضی توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۱

از خواص ایشان است.

و در این مقام سخنان دیگر هست که به مذاهب باطله شبیه است و ذکر آنها موجب اشتباه می گردد و بعضی از آنها در کتاب عین الحیاه مذکور شد و در این ترجمه ذکر آنها مناسب نیست. و این اصطلاحات که مبنی بر قواعد حکما است در این مقام مذکور شده به جهت آن که فهم بعضی از مراتب که در این حدیث شریف بر سیل اجمال مذکور شده فی الجمله توقّفی بر ذکر این مراتب داشت. [انتهی کلام المترجم (ره)] برگشتیم

به ترجمه حدیث.

[قوا و نیروهای درونی و باطنی]

ای مفضل! چون دانستی قوای بدنی را، اکنون تأمل کن در قوه‌ها که حق تعالی در نفس انسانی قرار داده و فوائد آنها را، مانند قوه مفکره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها. اگر از این قوه‌ها حافظه را نمی‌داشت چگونه بود حال او و چه خلل‌ها داخل می‌شد در امور او و زندگانی او و معاملات او زیرا که در خاطرش نمی‌ماند که از او چه در نزد مردم است و از مردم چه در نزد او هست، چه داده است و چه گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه به او گفته‌اند و به یاد نداشت که کی به او نیکی کرده و کی به او بدی کرده و چه چیز نفع دارد او را و چه چیز ضرر دارد. و اگر در راهی مژات لا- یحصی عبور می‌کرد آن را نمی‌دانست. و اگر تمام عمر علمی را مذاکره و مباحثه می‌کرد به یادش نمی‌ماند، و به هیچ دین اعتقاد نمی‌کرد، و به هیچ تجربه منتفع نمی‌شد، و از هیچ امری از امور

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۲

گذشته عبرت نمی‌توانست گرفت، بلکه چنین کسی سزاوار بود که مطلقاً از انسانیت منسلخ گردد و نام انسانیت را بر او اطلاق نکنند.

پس تأمل کن که به فوت یک قوه از قوای نفسانی چه خللها در احوال او به هم می‌رسد، چه جای آن که همه آن‌ها از او فوت شود.

[فواید فراموشی]

و نعمت فراموشی در آدمی اگر تأمل کنی عظیم تر است از نعمت یادآوری، اگر فراموشی در آدمی نبود هیچ کس را

از مصیبتی تسلی حاصل نمی‌شد، و حسرت احدی منقضی نمی‌شد، و کینه هیچ کس از سینه اش زایل نمی‌شد، و به هیچ یک از نعمت های دنیا متمتع نمی‌شد برای آن که آفاتی که بر او وارد شده همیشه در برابر او بود و امید نداشت که پادشاهی که دشمن او است از احوال او غافل گردد، یا حسودی لحظه از فکر او بردارد، پس نمی‌بینی که خداوند حکیم حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یک دیگرند، در هر یک مصلحتی هست که وصف نمی‌توان کرد و هر دو در انتظام احوال آدمی ضرور است.

پس اگر تفکر کنی این امور متضاده موجب اقرار به وحدت صانع است نه تعدد چنانچه مجوس از اینجا به غلط افتاده اند و به دو خدا قائل شده اند تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُونَ زیرا که همچنان که در بدن آدمی این دو ضد، هر دو در کار است و صانع بدن باید که هر دو را قرار دهد تا صنعتش تمام باشد، هم چنین در عالم کبیر، اشیاء متضاده که بعضی را خیر و بعضی را شر می‌نامند و وجود هر دو ضرور است و

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۳

هر دو برای نظام کل، خیر است و در کار است و آن جاهلان نمی‌دانند.

[منافع حیا]

نظر نما ای مفضل به آنچه انسان مخصوص به آن شده از میان سایر حیوانات از خلق جلیل القدر، عظیم النفع که آن «حیا» است. اگر حیا نمی‌بود هیچ کس مهمانداری نمی‌کرد و وفا به وعده ها نمی‌نمود و حوائج مردم را بر نمی‌آورد و ارتکاب نیکی ها و اجتناب از قبیح و بدی ها نمی‌کرد.

حتی بسیاری

از امور واجبه را مردم از برای حیا به عمل می آورند، زیرا که بعضی از مردم هستند که اگر از مردم شرم نمی کردند رعایت حق پدر و مادر نمی کردند. و صله رحم و احسان به خویشان نمی کردند و امانت های مردم را پس نمی دادند و ترک معاصی نمی کردند، پس نمی بینی که خدا چگونه عطا کرده است به آدمی هر خصلتی را که صلاح او در آن است و امر دنیا و آخرتش به آن تمام می شود.

[الهام سخن]

تأمل کن ای مفضل در سخن گفتن که خدا بر آدمی به آن انعام کرده که به آن تعبیر می کند از آنچه در ضمیر او است و آنچه در دلش خطور می کند و نتایج افکار خود را به آن بیان می نماید و ما فی الضمیر دیگران را به آن می داند. و اگر این سخن گفتن نبود، انسان از باب توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۴

چهار پایان بود که از آنچه در خاطرش بود خبر نمی توانست داد و آنچه در خاطر دیگران بود نمی توانست دانست.

[فایده نوشتن]

و باز تأمل کن ای مفضل! در فوائد کتابت و نوشتن که به آن ضبط کرده اند خبرهای گذشتگان را برای حاضران، و ضبط می نمایند اخبار حاضران را برای آیندگان. و به آن باقیمانده است کتابها که در علوم و آداب و غیر آنها نوشته اند.

و به نوشتن حفظ می کند آدمی آنچه جاری می شود میان او و دیگران از معاملات و حساب.

اگر نوشتن نبود منقطع می شد اخبار بعضی از زمانها از بعضی و کسی که به سفر می رفت، خبرش به اهلیش نمی رسید. و علوم مندرس می شد و آداب ضایع می شد، و خلل عظیم در امور و معاملات مردم راه می یافت، و فوت می شد از ایشان آنچه محتاج بودند به نظر در آن از دین ایشان و روایاتی که ایشان را ضرور است دانستن آنها.

اگر کسی گوید که: گفتن و نوشتن از چیزهایی نیست که خداوند در خلقت آدمی آفریده باشد، بلکه مردم به حيله و زیرکی خود به هم رسانیده اند و اصلاحی است که در میان خود کرده اند و جاری شده است در میان ایشان، لهذا مختلف می شود و در امم مختلفه که

به لغت‌های مختلف سخن می‌گویند و هم چنین کتابت مختلف می‌باشد مانند خط عربی و سریانی و عبرانی و رومی و غیر اینها. و هر امتی و گروهی به زبانی سخن می‌گویند، و به خطی می‌نویسند.

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۵

جواب می‌گوئیم که: هر چند آدمی را فی الجمله در گفتن و نوشتن فعلی چاره و تدبیری هست. اما آنچه به آن به عمل می‌آید این چاره‌ها و تدبیرها از صنعت کامله حق تعالی است و عطیه‌ای است از خزاین رحمت او، زیرا که اگر خدا به آدمی زبان گویا، و ذهن ادراک کننده امور نداده بود مانند سایر حیوانات قدرت بر سخن نداشت، و اگر کف و انگشتان که آلت کتابت است به او نمی‌داد چگونه کتابت می‌کرد چنانچه سایر حیوانات قدرت بر نطق و کتابت ندارند، پس اصل اینها همه از فطرت حکیم قدیر است و تفضلی است که بر خلق خود کرده است، پس هر که این نعمتها را شکر کند، ثواب می‌یابد و هر که کفران کند خدا بی‌نیاز است از شکر عالمیان و طاعت ایشان. «۱» «۲»

[تعلیم علوم]

تفکر کن ای مفضل در آنچه قادر علیم راه علم آن را به مردم داده و

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۶

آنچه علمش را به مردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است، زیرا که هر چه صلاح دین و دنیای آدمی در دانستن آن است راهی برای آن گشوده، اما آنچه صلاح دین او در آن است. معرفت خالق است تعالی شأنه به دلایل و شواهدی که در خلق اشیاء ظاهر گردانیده که دلالت می‌کند بر وجود صانع و علم و قدرت

و حکمت و لطف و عدالت و رحمت و مغفرت او. و معرفت آنچه واجب است بر مردم دانستن آنها از عدالت بر کافه مردم، و نیکوئی کردن با پدر و مادر، و خیانت نکردن امانت را و رعایت فقرا و مساکین نمودن، و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان به لزوم اینها در طبع و فطرت همه امم است و عقل حکم می کند به نیکی و لزوم اینها، خواه مسلمان و خواه کافر، خواه مخالف و خواه مؤالف.

اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آن و آدمی را راه علم به آن داده مانند زراعت کردن و درخت کشتن و آباد کردن زمین ها و بیرون آوردن قناتها و نگاهداشتن چهارپایان و معرفت گیاهها و ریشه ها که به آن استشفای می نمایند از انواع بیماریها و دردها و بیرون آوردن معدن ها که انواع جواهر را بیرون می آورند، و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیل ها در صید کردن وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعت ها و وجوه متاجر و مکاسب و غیر آنها که شرحشان به طول می انجامد، و تعداد آنها دشوار است، و صلاح امور دنیای مردم در آنهاست.

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۷

[حکمت در آنچه آدمی از داشتن آن ممنوع شده

پس داده است خداوند علیم به آدمی آنچه صلاح دین و دنیای او در آنها است، و منع کرده است از آدمی دانستن امری چند را که از شأن و طاقت او نیست دانستن آنها مانند علم غیب و امور آینده و بعضی از امور گذشته مانند آنچه در بالای آسمان است، یا در زیر زمین است، یا در میان دریاهاست، یا

در اقطار عالم هست، و آنچه در دل‌های مردم است، و در رحم‌های زنان است و اشباه اینها از آنچه علم آنها از خلق محبوب است.

و طایفه دعوی دانستن این امور می‌کند و خطاهائی که از ایشان صادر می‌شود در آنچه خبر می‌دهند و حکم می‌کنند، دعوای ایشان را باطل می‌گرداند و دروغ ایشان را ظاهر می‌سازد.

پس تفکر کن که چگونه داده اند به آدمی علم آنچه آدمی در دین و دنیا به آن محتاج است و علم ما سوای آنها را از او منع کرده اند تا قدر خود را بشناسد و نقص خود را بداند و هر دو مقتضای مصلحت او است.

[حکمت مخفی بودن زمان عمر]

تأمل کن ای مفضل در مصلحت پنهان کردن عمر هر کس از او، زیرا که اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد زندگی بر او ناگوار خواهد بود برای آن که عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۸

نزدیک می‌داند بلکه خواهد بود به منزله کسی که مالش فانی شده باشد، یا نزدیک به فنا رسیده باشد، پس پیوسته در غم تنگدستی و در ترس فنای مال است. و بیم تهی شدن کیسه زندگانی بر فرزند آدم زیاده از بیم تهی شدن خزانه دینار و در هم است، زیرا کسی که مالش فانی می‌شود، امید حصول عوض آن را دارد و کسی که به فنای عمر یقین به هم رسانید، ناامیدی بر او مستحکم می‌گردد.

و اگر بداند که عمرش دراز خواهد بود، امید بقا به هم می‌رساند و در لذات دنیا و معاصی حق تعالی فرو می‌رود به امید آن که لذات خود را

در می یابم و در آخر عمر تائب می شوم. و این مذهب و طریقه را خدا از بندگان خود نمی پسندد و قبول نمی کند. آیا نمی بینی که اگر بنده داشته باشی و چنان با تو معامله کند که یک سال به خشم آورد و یک روز یا یک ماه تو را خشنود گرداند از او این را قبول نمی کنی؟ و از جمله بندگان شایسته تو نخواهد بود و از او نمی خواهی مگر آن که در دل داشته باشد اطاعت و خیر خواهی تو را در همه امور و در جمیع احوال.

اگر گوئی که گاه هست مردی سالها به معصیت می گذارند و در آخر توبه می کند و توبه اش مقبول می شود.

جواب می گوئیم که: این امری است که آدمی را عارض می شود بنا بر غلبه شهوت و بر نیامدن با نفس و خواهشهای آن، بی آنکه در نفس خود این مخالفت را قرار بدهد و بنای امر خدا را بر آن گذارد،

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۰۹

پس به این سبب خداوند غفور می بخشد و تفضل می کند بر او به آمرزش. و اما کسی که بنای کار خود را بر این گذارد که در اکثر عمر خود معصیت می کنم و در آخر عمر توبه خواهم کرد، پس خواهد فریب دهد کسی که او را فریب نمی تواند داد او را به آن که در عاجل هر لذتی را که می خواهم در می یابم به امید آن که در آخر توبه خواهم کرد.

و ایضا معلوم نیست که وفا به این وعده خواهد کرد یا نه، زیرا که ترک ترفه و لذت نمودن و مشقت توبه را متحمل گردیدن خصوصا در پیری و ضعف بدن، امری

است به غایت صعب و ایمن نیست آدمی به مدافعه توبه از آن که مرگ او را دریابد و از دنیا بیرون رود بی توبه چنانچه کسی را بر مردی قرضی باشد و اجلی از برای آن قرار داده باشد و پیش از اجل قادر بر ادای دین باشد و پیوسته مداهنه نماید تا اجل دین برسد و مالش تهی شده باشد و قرض بر او بماند.

پس معلوم شد که بهترین اشیاء برای آدمی آن است که قدر عمر از او مستور باشد که در تمام عمر خود منتظر مرگ بوده باشد و به این سبب ترک معاصی کند و اختیار طاعات نماید.

اگر گوئی که: در این وقت که مدت زندگانی از او مستور است و در هر ساعت مترصد مرگ است باز مرتکب فواحش می شود و انتهاک محرمات می نماید، جواب گوئیم که وجه تدبیر در این باب آن است که به عمل آمده است، اگر آدمی با این حال ترک منہیات و بدیها نکند

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۰

از زیادتی طغیان و مزید قساوت قلب او خواهد بود نه از خطای تدبیر چنانچه طیب گاهی برای بیمار وصف می کند دوائی را که منتفع گردد به آن، اگر مریض مخالفت قول طیب نماید و به امر و نهی او عمل ننماید و از تدبیر او منتفع نگردد، تقصیر از طیب نخواهد بود، بلکه کوتاهی از بیمار است که به گفته طیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او نبرده.

و ایضا هر گاه آدمی با آن که هر ساعت مترقب مرگ باشد نفس خود را از معاصی منع ننماید، هر گاه اعتماد بر طول عمر خود داشته

سزاوارتر خواهد بود که کبایر فطیعه از او به ظهور رسد، پس ترقب مرگ در هر حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن.

و ایضا اگر صنفی از مردم به سبب ترصد مرگ غافل می شدند و پندپذیر نمی گردیدند گروهی متعظ می شوند و ترک معاصی می نمایند و به این سبب به اعمال شایسته رغبت می نمایند و نفایس اموال و اسباب و امتعه و حیوانات تصدق بر فقرا و مساکین می نمایند، پس از عدالت دور بود که این گروه را از این منفعت محروم گرداند به سبب آن که دیگران از آن بهره مند نمی گردند.

[منفعت امتزاج رؤیا با حق و باطل]

فکر کن ای مفضل! در خواب ها چگونه تدبیر کرده است حق تعالی که ممزوج گردانیده است راست آنها را به دروغ به جهت آن که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۱

اگر همه راست می بود، هر آینه همه مردمان پیغمبران بودند و انبیاء را امتیازی از سایر مخلوق انسانی نبود. و اگر همه دروغ بود، نفعی در آنها نبود بلکه فضول و بی فایده بود، پس چنین مقرر فرموده که گاهی راست باشد و مردم منتفع گردند از آن در مصلحتی که به سوی آن هدایت یابند یا مضرتی که از آن احتراز نمایند و بسیار دروغ می باشد که اعتماد تمام بر آن نمایند.

[خلقت اشیا در جهت رفع نیاز انسان]

فکر کن در این اشیاء که می بینی در عالم برای مصالح بنی آدم، مهیا کرده مانند خاک برای بنا کردن و آهن برای صنعتها و چوب برای کشتی ها و غیر آن و سنگ برای آسیا و غیر آن، و مس برای اوانی، و طلا و نقره برای معاملات، و جواهر برای ذخیره گذاشتن، و دانه ها برای خوردن، و میوه ها برای تفکّه و لذت یافتن، و گوشت برای خوردن، و بوی خوش برای لذت بردن و دواها برای تصحیح بدن، و چهارپایان برای بار برداشتن و سوار شدن، و هیزم برای افروختن، و خاکستر برای ساروج ساختن، و ریگ برای فرش زمین و چه مقدار می توان احصا کرد از امثال این.

و خبر ده مرا اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند به سوی خزانه ها که مملو باشد از آنچه مردم به آنها محتاجند و هر چیز را به جای خود ببیند و هر امر را موافق مصلحتی که خود داند یابد آیا تو